



① شمارش - الف - ج

فلسفه تاریخ

اصالت فردی یا اصالت جامعه
همبستگی‌های میکانیکی و یارسانیکی

*** حرکت‌های دوره‌ای تاریخ**
*** تغییرات بنیادی و غیربنیادی تاریخ**

می‌آید مثلا در جامعه سرمایه داری انحطاطها تسرّقی‌ها ، جنگ‌ها و صلح‌ها ، محرومیت‌ها و رفاههایی بوجود می‌آید بدون آنکه نوارمرزى تاریخ عوض شود و ماهیت آن دگرگون گردد بلکه جامعه با حفظ وحدت نوعی خود آستن حوادثی می‌گردد و درطول زمان نوزادهائی از رویدادها در آن بوتوق می‌پیوندند نام این مسئله رامیتوان حرکت و گردش « **حوادث هم‌سطح** » تاریخ نهاد و درباره علت‌های آن به بحث و گفتگو پرداخت

امروز در بسیاری از نوشته‌ها و سخنرانی‌ها از تغییرات بنیادی و غیربنیادی تاریخ سخن به میان می‌آید برخی از تغییرات را سطحی و قشری نامیده و برخی دیگر را ، تغییرات جوهری و بنیادی می‌نامند اکنون خواننده گرامی را در جریان دو نوع حرکت و گردش در تاریخ می‌گذاریم .

۱ - گاهی تحولات تاریخ در يك سطح قرار دارند یعنی ماهیت جامعه تغییر نمی‌کند و روی يك نوارمرزى تاریخ فراز و نشیب‌هایی بوجود

فلسفه تاریخ

گروهی ممکن است این قبیل حوادث را به علی از قبیل عوامل جغرافیائی ، نژادپرستی ، دخالت‌های غرائز مرز نا شناس انسان توجیه کنند . در این نمونه از حوادث ، اگرچه رویدادها گوناگونند گروهی عزیز و گروهی ذلیل می‌باشند گاهی صلح و آرامش در بهنه جامعه حکومت می‌کند و گاهی نبرد و جنگ ولی در همه این موارد بستر حوادث یکی است هر چند نوزاد و رویدادها مختلف می‌باشند .

۲ - در اینجامسئله دیگری مطرح است که جدا باید آنرا از بحث پیش جدا نمود و آن مسئله تطور و تنوع تاریخ است بگونه‌ای که نوارمرزی تاریخ عوض شده و بستر حوادث تغییر می‌یابند ، مثلاً جامعه سرمایه‌داری غیر از جامعه سوسیالیزم است همچنانکه غیر از جامعه فئودالیزم است هر گاه جامعه‌ای از فئودالی به شکل سرمایه داری و از آن بشکل سوسیالیزم درآید نه تنها در اینجا تاریخ حرکت و گردش کرده بلکه حرکت آن ، با تنوع (از نوعی به نوعی درآمدن) همراه بوده است و ماهیت جامعه دگرگون شده است و نام این مسئله را باید تطور و تنوع تاریخ نامید و درباره علل آن به بحث و گفتگو نشست .

این نوع از تطور و تنوع بسان تنوع جانداران است که در فرضیه داروین ، جاندار از نوعی بنوعی تبدیل میگردد و از صورت یک موجود اسفنجی بصورت نوعی دیگر درمی‌آید ، و در جامعه نیز تمام تشکیلات و نظامات ازین عوض می‌شود و نظام و تشکیلات دیگری جایگزین آن می‌گردد .

البته تصور تاریخ منحصر به حرکت تاریخ از نوع فئودالیزم به نوع سرمایه داری نیست بلکه

این يك نوع تطور است که غالباً مارکسیسم روی آن تکیه می‌کند در حالی که هر نوع تغییر بنیادی و وزیر بنائی در جامعه يك نوع تطور تاریخ است ، حرکت تاریخ از شرك به اسلام و از حکومت ماده و شهوت به حکومت خدا و معنویت و جایگزین شدن معیارهای انسانی و الهی بجای معیارهای طاغوتی خود تطور در تاریخ است که قهراً علت خاصی خواهد داشت این است تفاوت این دو مسئله یا تفاوت دو شکل از يك مسئله ، خواه شما نام آنرا دو مسئله بگذارید یا دو شکل از يك مسئله .

آیا گردش تاریخ می‌تواند « دوره‌ای »

باشد ؟

نظریه دوره‌ای در تاریخ ، نظریه‌ای است که برخی از دانشمندان آنرا طرح کرده‌اند و اگر آنرا يك روش کلی قانونمند تاریخ ندانیم می‌توان آنرا بصورت اجمال و در برخی از موارد پذیرفت .

بدین معنا که گاهی تاریخ يك قوم و گروهی و یا يك اجتماع و جامعه‌ای از نقطه‌ای شروع می‌شود و پس از دوره ومدتی و گذشت چند نسلی ، بهمان حالت نخست برمی‌گردد .

مثلاً یونان باستان دوره توحش را پشت سر نهاد ، پس از اندی ، فکرو فرهنگ و تمدن پیدا کرد و مدتی با این فرهنگ و تمدن ویژه خود زیست ، و افکار عالی و ظریف پیدا کرد و تمدن و فرهنگش بسان ستاره‌ای در آسمان جامعه‌های بشری آفریز درخشید . آنگاه پس از مدتی قوس نزولی او آغاز شد کم کم تمدن و فرهنگ خود را از دست داد و در قرون وسطی بهمان نقطه‌ای که از آنجا شروع کرده بود باز گشت ، درست در برابر همان نقطه قرار گرفت تو گوئی حرکت تاریخ این اقوام ، بشکل حرکت حلزونی بود که پس از سیریک مدار لطاف روی بزند

فلسفه تاریخ

تحمل هر نوع رنج را از دست می دهند بطوری که در برابر تند باد حوادث بسان بیدمی لرزند، اینجاست که قوس نزولی آنان آغاز می گردد کم کم ستاره اقبال آنان به افول خاموشی می گراید .

سلسله‌هایی که در ایران بعد از اسلام سلطنت و حکومت کرده‌اند نمونه واضح این نوع تاریخ ادواری است ، همت و سخت کوشی شاه اسماعیل سرسلسله صفویان کجا ؟ راحت طلبی و رفاه خواهی سلطان حسین کجا ؟ !

اینجاست که محققان می گویند که تاریخ يك حرکت دوری دارد یعنی ترقی‌ها و انحطاط‌ها برای خود دوره و مقطع خاصی دارد از نقطه‌ای شروع

معینی در مقابل نقطه اول قرار می گیرد حال علت این قوس نزولی چیست ؟ ! غالباً محققان آن را کاسته شدن نیروی اراده و خواست می دانند که آن راهم نتیجه زیادی نعمت و وفور رفاه می اندیشند که انسان را بصورت نعمت زدگی درمی آورد و اراده او را سست می نماید ، سرانجام در برابر انقلابها و تهاجمها سخت کوشی را از دست می دهد و در نتیجه قدرت و مکتب او پایان می پذیرد .

هرگاه ما درباره این مثال شك و تردید کنیم نمونه‌های واضحی در جامعه ما وجود دارد ، معمولاً قدرت و توانائی ، عزت و بزرگی در يك خانواده

هر گاه افراد جامعه دارای ایمان و تقوا باشند درهای رحمت آسمان و زمین را بر روی آنان باز می کنیم

می شود و بار دیگر برابر همان نقطه قرار می گیرد . و در برخی از آیات به این نوع از حرکت تاریخی اشاراتی شده است آنجا که خداوند دستور میدهد درباره زندگی های پیشینیان بحث و بررسی کنیم و سرانجام زندگی آنان را که پس از عزت به ذلت رسیده‌اند در نظر بگیریم چنانکه می فرماید : **قلدت من قبلکم سنن فیسرو افسی الارض فینظر و اکیف کان عاقبه المکذبین** (سوره آل عمران آیه ۱۳۷) ، بنگرید در زندگانی کسانی که پیش از شما می زیستند آنگاه ببینید که سرانجام زندگی تکذیب کنندگان چگونه بوده است .

قرآن پس از این آیه به فاصله دو آیه دیگر می فرماید : **و تلك الايام تدار لها بين الناس** ،

از چند نسل تجاوز نمی کند بطوری که نسل سوم و چهارم بهمان نقطه شروع فعالیت بزرگ این خانواده بر می گردد .

گاهی يك فرد سخت کوش که دست پرورده رنجها و دشواری‌ها است بر اثر اراده آهنین و عزم آبدیده کارخانه ای را تأسیس می کند و یا ریاست و دولتی را پایه گذاری می کند این اراده و خواست در نسل های دوم و سوم بصورت تصعید یافته باقی می ماند و بتدریج بصورت کم رنگ فعالیت میکند هنگامی که رفاه و عزت به حد اعلا رسید سعی و سخت کوشی جای خود را به بطالت و تن پروری و عیش و عشرت می دهد ، خوراک و غذا و لباس و فرش و نحوه زندگی کاملاً دگرگون می گردد ،

فلسفه تاریخ

در نظر گرفته است و هیچکدام را فدای دیگری ننموده

است. افراد يك اجتماع از دیدگاه اسلام ، حکم عناصری را دارد که از ترکیب آنها مرکبی بوجود می آید ، در حالی که عناصر ترکیب دهنده ، بظاهر شخصیت خود را از دست می دهند و مرکبی را پدید می آورند اما در عین حال هویت آنان نابود نمیشود و در هویت مرکب هضم نمی گردند ولی در عین حال این اجزاء در ضمن آن مرکب محفوظ است به گواه اینکه در تجزیه مجدد همان عناصر بحالت نخست بازمی گردند .

در اینجا یاد آور می شویم که جامعه از نظر اسلام علاوه بر بعد فردی و بعد اجتماعی ، يك بعد جهانی نیز دارد ، یعنی جهان نسبت به جامعه انسانی بی تفاوت نیست اگر جامعه انسانی گام بسوی تکامل بگذارد و واکنش جهان با آن ، واکنش مساعدی خواهد بود و اگر بسوی فساد و تباهی برود ، جهان واکنش نامطلوبی نشان خواهد داد ، زیرا جامعه جدا از جهان نیست و جهان نسبت به اعمال آن بی تفاوت نمی باشد . و با توجه به آیه یاد شده در زیر این حقیقت روشن می گردد .

ولو ان اهل القرى آمنوا واتقوا لفتحنا عليهم بركات من السماء والارض سوره اعراف آیه ۹۷

هرگاه افراد جامعه دارای ایمان و تقوا باشند درهای رحمت آسمان و زمین را بر روی آنان باز می کنیم .

۳ - همبستگی جامعه ، همبستگی ارگانیکی است نه میکانیکی :

اکنون که سخن به اینجا منتهی گردید لازم است درباره وحدت و همبستگی جامعه قدری توضیح دهیم ، شکی نیست که جامعه برای خود وجود و اصالتی دارد ، وجودی مستقل ، و افراد آن بمنزله اعضا بیکر اجتماع می باشند ، ولی باید در باره لطفا ورق بزنید

آل عمران آیه ۱۳۹ ، ما این روزگار را ، یعنی عزت ها و ذلت ها را میان مردم دست بدست می گردانیم .

در جهان بینی اسلام فرد اصیل است یا اجتماع ؟

امروز مسئله معروفی در محافل علمی مطرح است و آن اینکه آیا در جامعه فرد اصالت دارد و جامعه يك امر اعتباری و پنداری است و كوششهای خود را باید برای حفظ فرد ، بسیج کنیم و مصالح جامعه را فدای مصالح فرد نمائیم یا اینکه جامعه اصیل است و فرد يك امر وهمی است و باید با فرد به گونه ای معامله کنیم که در نظر نخستین آمد .

هر کدام از مکتب ها بگونه ای باین پرسش پاسخ گفته اند ، طرفداران اصالت فرد بگونه ای و طرفداران اصالت جامعه به گونه ای دیگر ، و تشریح نقطه نظرهای آنان فعلا برای ما مطرح نیست .

اما از نظر اسلام هر دو نظر پیشین يك نوع افراط و تفریط گرائی است ، اسلام هم فرد را محترم شمرده است زیرا به حریت و آزادی او ، در محدوده خاصی احترام گذاشته است و معتقد است که در نهاد جامعه هویت و شخصیت فرد از میان نمی رود ، بلکه احساس و عاطفه ، اراده و خواست او محفوظ می ماند و لذا اجتماع انسانی در نظر اسلام يك « بعد فردی » دارد زیرا افراد در درون جامعه واجد استقلال بوده و احکام ویژه ای دارند .

در عین حال جامعه از نظر اسلام برای خود ، شخصیت خاص و احکام بخصوصی دارد و آنرا کاملا به رسمیت شناخته است يك رشته از احکام فقه اسلام مربوط به حقوق جامعه و وظایف آن است که حفظ نظام بشری در گرو اجرای آنها می باشد .

از این جهت جامعه انسانی علاوه بر يك بعد فردی « بعد اجتماعی » نیز دارد .

اسلام مصالح فرد و جامعه را با ارزیابی خاصی

فلسفه تاریخ

نحوه این ارتباط تا اندازه‌ای دقت کرد .

گاهی همبستگی و ارتباط اجزاء يك شیء، ارتباط مکانیکی و ماشینی است بگونه‌ای که اجزاء يك ماشین ، يك کارخانه بهم دیگر بستگی دارند ، و بخواهر همین همبستگی ، تغییر در يك نقطه ، مایه دیگر گونی در نقطه دیگر می گردند ، عیناً مانند دو کفه ترازو که سنگینی يك کفه، مایه بالا رفتن کفه دیگر می شود این نوع ارتباط را ، ارتباط ماشینی و مکانیکی می نامیم . همبستگی اجزاء این نوع از پدیده‌ها در عین این که پیوند خاصی میان اجزاء آن وجود دارد ، و دیگر گونی در يك گوشه از آن در تمام اجزاء آن، مؤثر است، مع الوصف از همبستگی مکانیکی تجاوز نمی کند، و پدیده‌ها از وحدت واقعی و ترکیب حقیقی و شخصیت واحدی ، برخوردار نیست .

گاهی اجزاء يك همبستگی ارگانیکی دارند ، و پیوند آنها به گونه ایست که مجموع اجزاء از يك وحدت حقیقی، برخوردار است . مانند سلول های بدن انسان، هر سلولی از سلول های بدن انسان برای خود وجود و شخصیتی دارد ، و هر يك، واجد حیات مستقلی بشمار می آیند ، اما پیوند در بدن انسان به گونه ایست که مجموع، از تشخص و وحدت خاصی برخوردار است ، و روح واحدی بر آنها حکومت می کند و همگی انسان واحدی را تشکیل میدهند این نوع از ترکیب ها را ترکیب ارگانیکی می گویند .

بحکم آیه « **وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ** » (سوره یونس آیه ۱۰۹) در حالی که افراد جامعه استقلال دارند، بگونه‌ای که می توانند بر ضد این پیکر قیام می کنند، ولی روح واحدی بر جامعه حاکم است که افسراد

جامعه را بخدمت می گیرد و هر فردی حکم سلولی را دارد و سرانجام جامعه موجود زنده‌ای است که برای خود حیات و ممات ، عمر و اجلی دارد و وحدت و حیات او مخصوص خود آن است بادیگر مرکبات شباهتی ندارد . و در این اصالت و وحدت کوچکترین شائبه مجاز گویی سعدی که می گویند « بنی آدم اعضای یکدیگرند ، » نیست .

نظریه قرآن درباره اصالت جامعه شبیه (البته شبیه) نظریه جامعه شناسانی مانند « **دور کیم** » است که می گویند : جامعه از خود تشخص و حیات و اصالت دارد، با این تفاوت که آنان در اصالت جامعه تاحدی پیش می روند که فرد را اعتباری می دانند که باید مورد توجه نشود ، و بدور ریخته شود . ولی قرآن در عین اعتقاد به اصالت جامعه ، برای فرد نیز واقعیت و اصالتی ، استقلال و اختیاری در حدود خود قائل است .

هر گاه جامعه اصالت دارد ، قهرآ حیات و تکامل نیز خواهد داشت هر چند افسراد آن در طول زمان از بین بروند ، اما خود جامعه ، روح و روان آن ، شخصیت و وحدت آن محفوظ می باشد، بسان سلول های بدن انسان که بطور مرتب می میرند و از بین می روند، اما اندام و شخصیت فرد باقی است . خلاصه همبستگی اجزاء يك جامعه بسان همبستگی بازیگران المپیک نیست که چند صباحی دور هم گردمی آیند و پس از يك رشته بازیها و نمایشها متفرق می شوند ، یا بسان مسافران يك کاروان نیست که برای رفع خستگی در نقطه‌ای پیاده می شوند، و هر کدام بگوشه‌ای می روند ، ناگهان در لوب جاده تصادف و حشتناکی رخ می دهد، فوراً همگی، دور آن گردمی آیند، بلکه يك نوع همبستگی با لاتر دارد که روح واحدی بر آن حکومت می کند .